



سال ۵۳ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۰۶ - بهار و تابستان ۱۴۰۰، ص ۳۱ - ۵۴	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۲۰
HomePage: https://jquran.um.ac.ir/	شاپا الکترونیکی ۴۱۹۸-۲۵۳۸
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۲۴	تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۰۹/۳۰
نوع مقاله: پژوهشی	تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۱۵
DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2021.61824.0	

حدیث اسید بن صفوان؛ نقش جریان‌شناسی راویان و ساختار اسناد در اصالت‌سنجی روایت

علی عادل‌زاده

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تهران - پردیس فارابی

عمیدرضا اکبری (نویسنده مسئول)

دانشجوی دکتری دانشگاه قم

Email: ar.akbari913@gmail.com

چکیده

در چند منبع متقدم فریقین، تک حدیثی بلند به اسید بن صفوان منسوب است. این حدیث دو تحریر دارد. در تحریر نخست - که تنها محمد بن خالد برقی آن را از راویان عامه نقل کرده - شخصی ناشناس بعد از شهادت امیرالمؤمنین (ع) خطابه‌ای طولانی در ستایش ایشان خوانده است. در تحریر دوم - که در منابع اهل سنت آمده - همان خطابه از زبان امیرالمؤمنین (ع) در مدح ابوبکر روایت شده است. بررسی متن و سند هر دو تحریر، ساختگی بودن آن‌ها را اثبات می‌کند؛ با این حال، حتی بدون استفاده از جرح و تعدیل رجالیان، با سه طریق همسو، می‌توان نشان داد تحریر منقول از برقی وابسته به تحریر سنی است: ۱. بررسی ساختار و نمودار اسناد؛ ۲. جریان‌شناسی^۱ راویان مشترک در همه اسناد - که از تناسب فضای ایشان با تحریر عامی حکایت می‌کند -؛ ۳. مقایسه متن دو تحریر که نمایانگر تحریفاتی پسین‌تر در تحریر برقی است. هم‌چنین، متن حدیث اسید با متن برخی زیارت‌نامه‌ها و روایات دیگر همبستگی دارد که در این مقاله بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: امیرالمؤمنین، اسید بن صفوان، عبدالملک بن عمیر، تطور احادیث، جریان‌شناسی راویان، محمد

بن خالد برقی

۱. مقصود از جریان‌شناسی راویان، تلاش برای تبیین خط فکری، عقیدتی و فرهنگی آن‌ها است که می‌تواند بر نحوه روایت‌گری آنان اثر بگذارد.



The Hadith of Osaid ibn Safwan; Role of the Studying of Transmitter's Current and Structure of the Isnad in Authentication of the Hadith

Ali Adelzadeh

Masters student, University of Tehran

Amid Reza Akbari (Corresponding Author)

Ph.D. Student, University of Qom

Email: ar.akbari913@gmail.com

Abstract

In several important Hadith collections of the Imamiyyah and Sunnis, there is a hadith attributed to Osaid ibn Safwan. This hadith has two different versions. The version in Imami sources has been narrated only by Muhammad ibn Khalid al-Barqi, and in it, after the martyrdom of Amir al-Mu'minin (Imam Ali) (a), an unknown person has given a long lecture on his excellence. However, in its Sunni version, the narrator is Imam Ali himself that delivers the same lecture on Abu Bakr's virtue. Although this Sunni version is fabricated, but this article shows that in three ways without using rijali criticism and praise of the transmitters (Al-Jarh wa l-ta'dil)- it can be shown that Barqi's narration relates to Sunni's one: Both the structure Constitution and diagram of the Isnads indicates the posteriority of Barqi's version. Also, by studying the current of the most important transmitters of the common part of these Isnads, it reveals that their intellectual, ideological, and cultural spaces are in conformity with the Sunni version, and the comparative study of both versions clearly shows some signs of distortion in Barqi's narration. Furthermore, the results of these three investigations are completely consistent. Later, some phrases of this narration penetrated some pilgrimages.

Keywords: Amir al-Mu'minin, Osaid ibn Safwan, Abd al-Malik ibn Umayr, Transformation of Hadiths, The study of narrator's current.

مقدمه

آثار بسیاری به معرفی روایات معتبر فضایل امیرالمؤمنین(ع) و ارائه شواهد اتقان آنها پرداخته‌اند. (برای نمونه: هندی، سرتاسر اثر) اما برخی از روایات فضایل، هنوز به بررسی‌های دقیق اعتبارسنجی و معناشناسی نیاز دارند. نمونه‌ای از این گزارش‌ها، روایتی است که در کتاب کافی از اسید بن صفوان، به عنوان یکی از صحابه رسول خدا(ص) روایت شده است.

اسید گوید در روز وفات امیرالمؤمنین(ع)، گریه شهر را به لرزه درآورد و مردم مانند روزی که پیغمبر(ص) وفات کرده بود هراسان شدند. در این میان مردی گریان و شتابان آمد و چون بر در خانه امیرالمؤمنین(ع) رسید، گفت: «ای ابوالحسن خدایت رحمت کند، تو در اسلام بر این مردم پیش‌تر و در ایمان از آنها خالص‌تر بودی...»

در ادامه از همین مرد ناشناس، متنی طولانی در مدح و منقبت امیرالمؤمنین(ع) گزارش می‌شود و در نهایت او و اصحاب رسول خدا(ص) به گریه می‌افتند و سپس این مرد ناشناس ناپدید می‌شود. (کلینی، ۴۵۴/۱)

اعتبارسنجی این گزارش از چند جهت اهمیت دارد، نخست آن‌که در متن این روایت فرازهایی آمده که در دیگر اخبار به امیرالمؤمنین(ع) منسوب نیست و حتی در معنای آن ابهام‌هایی مانند کاربرد تعبیر «ضعیفاً فی بدنه» برای امیرالمؤمنین(ع) وجود دارد. اما مهم‌تر این‌که همان‌طور که محدث نوری(د. ۱۳۲۰ق.) تذکر داده است، این روایت در تحریری که در آثار بزرگان اهل سنت مانند دارقطنی، خطیب بغدادی، ابن ماکولا و ابن بطة آمده، از امیر المؤمنین(ع) و خطاب به ابوبکر است. (نوری، ۱۷۰/۷) بنا بر این تحریر، هنگامی که ابوبکر از دنیا رفت و او را کفن کردند، علی(ع) گریان و شتابان آمد و بر در خانه‌ای که جنازه ابوبکر در آن بود، ایستاد و گفت: خدا تو را رحمت کند ای ابوبکر. سپس جملات طولانی همان روایت کافی را عیناً در مدح ابوبکر و خطاب به او بر زبان آورد. مردم تا پایان سخن علی(ع) ساکت بودند؛ سپس با صدای بلند گریه کردند و علی(ع) را تصدیق نمودند.

در اینجا سند و ابتدای دو متن را از کهن‌ترین منابع فریقین، ذکر می‌کنیم:

سند تحریر امامی: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْبُرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زَيْدِ النَّسَابُورِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيُّ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَمَرَ عَنْ أُسَيْدِ بْنِ صَفْوَانَ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ: لَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ - أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع اِزْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ وَ دَهَشَ النَّاسُ كَيَوْمِ قُبُضِ النَّبِيِّ ص وَ جَاءَ رَجُلٌ بَاكِياً وَ هُوَ مُسْرِعٌ مُسْتَرْجِعٌ وَ هُوَ يَقُولُ الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ خِلاَفَةُ النَّبُوَّةِ حَتَّى وَقَفَ عَلَيَّ بَابِ الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ كُنْتَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَاماً وَ أَخْلَصَهُمْ إِيمَاناً...» (کلینی، ۴۵۴/۱)

در میان امامیه تنها همین سند برای خبر وجود دارد. ابن بابویه (د. ۳۸۱ق.) نیز به واسطه پدرش از سعد بن عبدالله و حمیری از احمد بن محمد بن عیسی، همین متن را با همین سند گزارش کرده است. (ابن بابویه، الأمالی، ۲۴۱؛ همو، کمال الدین، ۲/۳۸۸)

نمونه سند تحریر عامی: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحِ الْعَدَوِيِّ، قَالَ: ثنا أَحْمَدُ بْنُ يَزِيدَ، قَالَ: ثنا عُمَرُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ أُسَيْدِ بْنِ صَفْوَانَ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، سَجَّوَهُ بِبُؤْبٍ، فَازْتَجَّتِ الْمَدِينَةُ بِالْبُكَاءِ، وَدُهَشَ النَّاسُ كَيْوَمَ قَيْضِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مُسْرِعًا مُسْتَرْجِعًا، وَهُوَ يَقُولُ: الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ خِلَافَةُ النَّبُوَّةِ حَتَّى وَقَفَ عَلَيَّ بَابُ النَّبِيِّ الَّذِي فِيهِ أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ، كُنْتَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَامًا، وَأَخْلَصَهُمْ إِيمَانًا...» (بزار، ۳/۱۳۸)

در میان متقدمان اهل سنت، ابوبکر بزار (د. ۲۹۱ق.)، ابوبکر خلال (د. ۳۱۱ق.) و آجری (م. ۳۶۰ق) این حدیث را با این سند روایت کرده‌اند. اما شاید تفسیر ابن ماجه قزوینی (م. ۲۷۳ق) از کهن‌ترین منابع این روایت نزد اهل تسنن باشد. این اثر فعلاً در دسترس نیست؛ اما مزی (م. ۷۴۲ق) پاره‌های سند این روایت را با اشاره به قبل و بعد آن، در چند جا از کتاب تهذیب الکمال آورده است. با عنایت به این‌که تنها حدیث مورد بحث با این سند روایت شده، می‌توان سند نقل ابن ماجه را ناظر به همین حدیث دانسته و آن را چنین بازسازی کرد: ابن ماجه فی التفسیر عن حمدون بن عمارة البغدادي (مزی، ۷/۳۰۰) عن نصر بن سلام (همان، ۲۹/۳۴۶-۳۴۷) عن عُمَرَ بْنِ الْهَيْثَمِ الْهَاشِمِيِّ (همان، ۱۸/۳۷۰ و ۳۷۲؛ ۲۱/۵۷۳) عن عبد الملك بن عمير عن أسيد (همان، ۳/۲۴۱)

محدث نوری همبستگی متن دو تحریر را به درستی تشخیص داده است. متن روایت کافی بیش از ۱۰۰ جمله و ۵۴۰ کلمه دارد، که همه جملات آن در مجموع تحریرهای عامی آمده و گذشته از مواردی چون تغییر نام گوینده و مخاطب، اختلافات جزئی میان چند کلمه، صرفاً به علت آسیب‌های عمومی نقل، مانند تصحیف است. (برای نمونه متن بسیار نزدیک به کافی، نک: ابن عساکر، ۳۰/۴۳۸) محدث نوری تنها به صورت سر بسته روایت کافی را دلیل بر جلالت اسید بن صفوان دانسته، و بدون ارائه دلایل تفصیلی، به تخطئه راویان تحریر عامی بسنده کرده است. (نوری، الخاتمة، ۷/۱۷۰) در این مقاله، می‌خواهیم بدانیم از نظر تاریخی کدام تحریر اصیل‌تر است، زیرا با توجه به آنچه گذشت، در یکی از دو گزارش، تحریفاتی نسبت به دیگری به وقوع پیوسته و دست کم یکی از دو خبر، جعل رخ داده است.

با وجود پژوهش‌های مفصلی که در نقد مناقب خلفا صورت گرفته (نمونه: میلانی، الرسائل العشر؛ طبسی، مناقب الشیخین) و نیز قراین تاریخی متعددی که بر مخالفت جدی و اصولی امیرالمؤمنین (ع) با خلفای سه‌گانه دلالت دارد (نک: احمدپور، سراسر اثر)، تحریر عامی حدیث اسید بن صفوان با اشکالات اساسی روبرو است؛ بویژه که برخی از کتب مهم رجالی اهل سنت مانند میزان الاعتدال، این گزارش را

جعلی خوانده‌اند. (ذهبی، میزان الاعتدال، ۳/ ۱۸۰) اگرچه در کتب اهل سنت، سخنان بسیاری در مدح و تأیید خلفای سه‌گانه، به امیرالمؤمنین علی(ع) نسبت داده شده است، اما بر اساس برخی پژوهش‌ها، این روایات با هدف القای دوستی و آشتی میان امیرالمؤمنین(ع) و خلفا جعل یا تحریف شده‌اند، یا دست‌کم به تأویل و توجیه نیاز دارند. (نک: موسوی نسب، سراسر اثر) بنابر این پیش‌فرض‌ها، مطابقت تحریر عامی با واقع تاریخی قابل دفاع نیست.

از سوی دیگر، اصالت تحریر شیعی روایت نیز، با وجود تفرّد و ابهاماتِ سندی و متنی محلّ تأمل است. هر دو تحریر عامی و شیعی این حدیث، از طریق راویان عامی منتقل شده و نحوه رسیدن آن به منابع امامی جای بررسی دارد. از سوی دیگر پاره‌ای از جملات این روایت، در زیارت‌نامه‌های شیعی آمده است^۱ که بررسی نسبت آنها را لازم می‌نماید.

بنابراین در مقاله پیش رو بدین سؤالات می‌پردازیم که در میان انتساب‌های گوناگون خبر، کدام یک اصیل‌تر و متقدّم است و چه شواهدی بر ضعف یا قوت هر یک وجود دارد. هم‌چنین بر این اساس عبارات مبهم روایت چگونه فهمیده می‌شود؟

۱. شناسایی راویان و بررسی ساختار اسناد

چنان‌که از نمودار شماره ۱^۲ به خوبی معلوم است، اسناد دو تحریر روایت، یک بخش مشترک و یک بخش غیرمشترک دارند. هر چند اسناد این داستان در مصادر گوناگون، تفاوت‌هایی دارد، اما تقریباً همگی در بخش متقدّم سند، یکسان‌اند و این قدر مشترک چنین است: احمد بن یزید/ زید - عمر بن ابراهیم - عبدالملک بن عمیر - اسید بن صفوان.

در اینجا ما ابتدا به راویان بخش مشترک می‌پردازیم تا ببینیم شرایط ایشان با کدام تحریر همسوتر است و در ادامه با بررسی بخش غیر مشترک سند، می‌خواهیم نشان دهیم مسئول تحریف کیست؟

۱.۱. ابو العوام احمد بن یزید

احمد بن زید نیشابوری در شیعه و اهل سنت شناخته شده نیست. ولی در امالی صدوق در سند همین خبر به صورت احمد بن یزید النیشابوری ضبط شده است. (ابن بابویه، الأمالی، ۲۴۱) بزار نیز حدیث را از احمد بن یزید روایت کرده است. (بزار، ۳/ ۱۳۸) در مسند هشتم شاشی نیز شخصی به نام ابوالعوام، احمد بن ابی‌العوام (واسطی) به عنوان راوی خبر از عمر بن ابراهیم مطرح شده است که فرزندش محمد (لالکائی، ۷/ ۱۳۷۵؛ مقدسی، ۲/ ۱۳-۱۴) و عبدالله بن عمر بن سلیمان (م ۳۱۳ق) ابن عساکر، ۳۰/ ۴۳۶) از او روایت می‌کنند. احمد بن ابی‌العوام، همان احمد بن یزید است. (خطیب، تاریخ بغداد، ۵/ ۴۳۷) احمد بن یزید بن

۱. نک: ادامه مقاله.

۲. این نمودار در صفحات بعدی مقاله آمده است.

دینار، ابوالعوام الریاحی را برخی از تراجم‌نگاران اهل سنت توثیق کرده‌اند. (همان)

در تاریخ دمشق، ابوالعوام أحمد بن یزید الریاحی، همین روایت را نه مستقیماً که با واسطه «یحیی» از عمر بن ابراهیم الهاشمی از موسی بن عبد الملک بن عمیر از پدرش از اسید روایت می‌کند (ابن عساکر، ۳۰/۴۳۶) یعنی دو واسطه اضافی در سند آمده که در دیگر اسناد نیست. مقصود از «یحیی» در سند مشخص نیست. البته احمد بن یزید از یحیی بن میمون الهدادی (خطیب، تاریخ بغداد، ۵/۴۳۷) و یحیی بن سابق (نمونه: همان، ۱۴/۱۱۸) روایت کرده است؛ اما احتمال می‌رود که «نا یحیی» در سند روایت تصحیف و تکرار سهوی «یا حی» در کلمه «الریاحی» باشد. به هر رو، نام یحیی و موسی بن عبد الملک در دیگر اسناد روایت نیامده و نمی‌توان به این سند خاص از ابوالعوام اتکا کرد.

۱. ۲. عمر بن ابراهیم

راوی بعد عمر بن ابراهیم است که نسبت او در منابع مختلف، متفاوت ضبط شده است؛ مانند الهاشمی (بزار، ۱۳۸/۱۳)، القرشی (خلال، ۱/۲۸۳)، المدنی (مقدسی، ۲/۱۲) گاهی نیز عمر بن ابراهیم، به عمر بن ابی الهیثم و سپس عمر بن الهیثم تصحیف شده است. (آجری، ۵/۲۳۴۱؛ مزی، ۲۱/۵۳۲)

در برخی نقل‌ها، صراحتاً نام ابوحفص عمر بن ابراهیم العبیدی البصری (م. ۱۵۶ ق) آمده است. (آجری، ۵/۲۳۴۱؛ ابونعیم، ۱/۲۵۲) ضیاء الدین مقدسی (م ۶۴۳ ق) با ذکر کامل همین نام، در ذیل حدیث گفته: یحیی بن معین، ابوحفص را توثیق کرده و ابوحاتم رازی گفته: روایت او حجت نیست. (مقدسی، ۲/۱۷) با وجود توثیقات او، جمعی از محدثان نیز او را در نقل برخی روایات تخطئه کرده‌اند. (ذهبی، میزان الاعتدال، ۳/۱۷۹)

با این حال، راوی دیگری نیز با نام ابوحفص عمر بن ابراهیم الهاشمی الکردی (م. بعد از ۲۲۰ ق) وجود دارد که ذهبی (م ۷۴۸ ق) او را راوی همین حدیث دانسته و کذابش خوانده است. (نک: ذهبی، همان؛ همو، المغنی فی الضعفاء، ۲/۴۶۲) گذشته از تصریح امثال مقدسی، طبقه راویان عمر بن ابراهیم در حدیث اسید، همگی متعلق به اوایل قرن سوم است؛ حتی یکی از آنها یعنی ابراهیم بن ولید بن سلمة طبرانی از دی، مؤدب مأمون (۱۷۰-۲۱۸ ق) بوده یعنی در قرن دوم می‌زیسته است. (ابن ابی حاتم، ۲/۱۴۲) به طور معمول، چنین راویانی همگی از یک راوی قرن سوم روایت نمی‌کنند. یکی از آنها عوام بن حوشب ربعی (م. ۱۴۸ ق) است که نمی‌تواند از ابوحفص عمر بن ابراهیم بن خالد هاشمی کردی (م. بعد از ۲۲۰ ق) روایت کند؛ هر چند ممکن است نام او در سند از خلط و تحریف نام ابوالعوام پدید آمده باشد.

از سوی دیگر طبقه عبد الملک بن عمیر (م ۱۳۳ یا ۱۳۶ ق) هم نیمه اول قرن دوم است. در حالی که ابوحفص هاشمی نهایتاً از راویان سفیان ثوری (م ۱۶۱ ق) و شعبه (م ۱۶۰ ق) است. (خطیب، تاریخ بغداد، ۱۱/۲۰۲؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ۳/۱۸۰) با این حال با نسب هاشمی یا مدنی یا کردی او در برخی از اسناد

چه می‌توان کرد؟ احتمال دارد که این موارد ناشی از حدس راویان پسین در شناسایی راوی باشد، یا آن‌که اطلاعات ما در مورد نسبت ابوحفص عبدی ناقص باشد. مهم‌ترین شیخ عبدی نیز قتاده بن دعامة (م ۱۱۷ق) دیگر راوی بصری است که نشان‌دهنده طبقه او است.

۳. ۱. عبدالملک بن عمیر و واسطه‌های روایت از او

گرچه در اسناد مصادر متعدّد این روایت، نام «عبدالملک بن عمیر» همواره بدون هیچ توضیح اضافی درباره نسب و محل سکونتش آمده، اما چنان‌که رجالیان تذکر داده‌اند، برای این عنوان گزینه‌ای جز تابعی مشهور عبدالملک بن عمیر بن سوید بن جاریه (م ۱۳۳ یا ۱۳۶ق) نیست. (مزی، ۱۸/ ۳۷۰) عبدالملک بن عمیر در کوفه منصب قضاوت داشته است (ابن اثیر، ۱۲/ ۶۸۵) گروهی او را ستوده‌اند و برخی نیز او را به اضطراب در حدیث، اشتباه در نقل، سوء حافظه و... متهم کرده‌اند. (مزی، ۱۸/ ۳۷۳-۳۷۶)

پیش‌تر، غرابت سندی را که در آن «موسی بن عبدالملک بن عمیر» واسطه پدرش و عمر بن ابراهیم بود، نشان دادیم. شاید وجه واسطه شدن موسی بن عبدالملک این باشد که عمر بن ابراهیم، همان هاشمی کردی فرض شده و چون در منابع دیگری عمر بن ابراهیم هاشمی از موسی بن عبدالملک روایت کرده است (نمونه: خطیب، تاریخ بغداد، ۱۱/ ۲۰۲)، نام موسی به صورت اجتهادی به سند افزوده شده است. به هر حال گروهی از رجالیان اهل سنت، موسی را تضعیف کرده‌اند. (ذهبی، میزان الاعتدال، ۴/ ۲۱۳)

طریق دیگر برای این روایت چنین است: حماد بن احمد بن حمّاد- عمر بن ابراهیم بن خالد بن بهرام- اسماعیل بن عیاش- عبدالملک بن عمیر- اسید بن صفوان (ابن عساکر، ۳۰/ ۴۳۸). اسماعیل بن عیاش در هیچ طریق دیگری به عنوان واسطه عمر بن ابراهیم و عبدالملک بن عمیر ذکر نشده است. همچنین نام پدر جدّ عمر بن ابراهیم (بهرام) در جای دیگری یافت نشد و در مصادر دیگر نام او عبدالرحمن آمده است (خطیب، تاریخ بغداد، ۱۱/ ۲۰۲)؛ حمّاد بن أحمد نیز شناخته شده نیست. (نک: مقدسی، ۱۹/ ۲) بر این اساس احتمال افزایش اشتباهی راویان در این سند قابل توجه‌تر از سقط از دیگر اسناد است.

۴. ۱. اسید بن صفوان

با جست‌وجو در نرم‌افزارها، معلوم شد که نام اسید بن صفوان، در سند و متن هیچ روایت دیگری نیامده است. تقریباً هیچ اطلاع دیگری نیز از او در دست نیست. تراجم‌نگاران اهل سنت تنها بر اساس همین داستان، او را در زمره صحابه یاد کرده‌اند. ابونعیم (م ۴۳۰) و ابن منده (م ۴۷۰) او را از اهل حجاز شمرده و عبدالملک بن عمیر را تنها راوی او دانسته‌اند. (ابونعیم، ۱/ ۲۵۰؛ ابن منده، ۲/ ۶۶) ابن قانع نسب او را سلمی دانسته است. (ابن قانع، ۱/ ۴۰) باوردی، در صحابی بودنش تردید داشته و روایتی جز از امیرالمؤمنین برای او نمی‌شناسد. (ابن حجر، ۱/ ۲۳۲) ابن سکن از معروف نبودن او در میان صحابه و معلوم نبودن نسب و قبیله‌اش سخن گفته است. (مغلطای، ۲/ ۲۲۰) ابن جوزی و صغانی نیز صحابی بودن او را مورد اختلاف

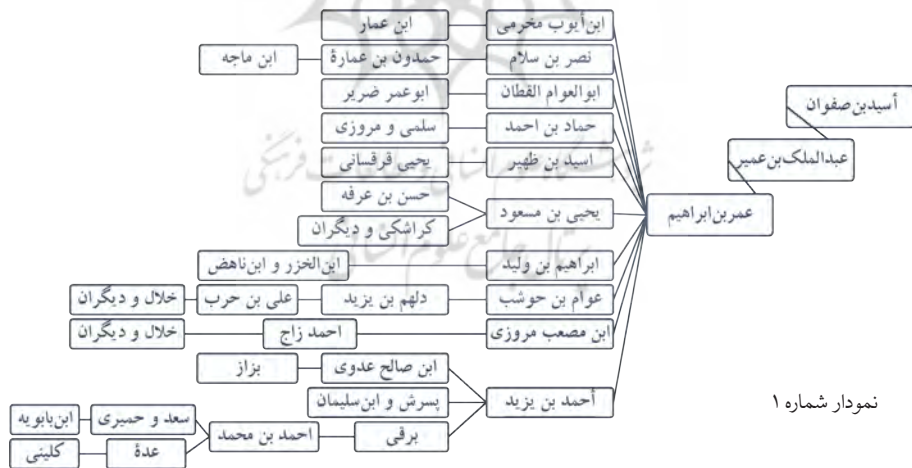
دانسته‌اند. (همان) ذهبی نیز تأکید می‌کند که جز عبدالملک بن عمیر کسی از اسید بن صفوان روایت نکرده است. (ذهبی، میزان الاعتدال، ۱/ ۲۵۷)

ابن حبان (م ۳۵۴ق)، ابن عبدالبر (م ۴۶۳ق)، مزی (م ۷۴۲ق) و دیگر نویسندگان نیز به جز همین داستان هیچ آگاهی دیگری از او در اختیار ما نهاده‌اند. (ابن حبان، ۴/ ۵۷؛ ابن عبدالبر، ۱/ ۹۷؛ مزی، ۳/ ۲۴۱) در منابع بسیار زیاد دیگری نیز جست‌وجو صورت گرفت، ولی هیچ آگاهی جدیدی درباره «اسید بن صفوان» یافت نشد. همین که در اسناد، همواره با تعابیر «اسید بن صفوان من اصحاب رسول الله» یا «كَانَ قَدْ أَدْرَكَ النَّبِيَّ» یا «كَانَتْ لَهُ صُحْبَةٌ بِرَسُولِ اللَّهِ» در مورد او توضیح داده شده، مؤید آن است که اسید ناشناس بوده و به تعریف نیاز داشته است.

با توجه به آنچه تاکنون گفتیم، می‌توان با اطمینان ادعا کرد که درباره اسید بن صفوان هیچ آگاهی جز قرار گرفتن در سند داستان مورد بحث وجود ندارد. تمام کسانی که او را از صحابه شمرده و اشارات مختصری به او کرده‌اند، تنها به همین روایت اتکا کرده‌اند؛ بنابراین اساساً اثبات وجود خارجی چنین شخصی ممکن نیست؛ بویژه در ادامه ثابت خواهد شد اصل گزارش منسوب به او جعلی است.^۱

۱. ۵. نگاهی به بخش غیر مشترک اسناد

در نمودار شماره ۱، راویان طریق منبع امامی تا صاحب منبع ذکر شده‌اند، ولی راویان اسناد عامی را به خاطر گستردگی فقط تا طبقه برقی نشان داده و تنها طریق چند مورد از منابع متقدم‌تر ایشان را کامل آورده‌ام.



۱. می‌توان احتمال داد که نام اسید بن صفوان، در طبقه عمر بن ابراهیم تصحیف یا تحریف شده است؛ زیرا تحریف پس از عمر به خاطر کثرت راویان و اتفاق در ضبط ممکن نیست. در میان مشایخ عبدالملک بن عمیر، راوی با نام مشابه اسید بن صفوان نمی‌یابیم، جز این که او از یک راوی با نام یزید بن صفوان بن أمیه، داستانی از پدرش را روایت کرده است. (طبرانی، ۸/ ۴۹) دیگران نیز همین داستان را به طرق دیگر از صفوان بن أمیه بن خلف روایت کرده‌اند. (نمونه: عبد الرزاق، ۲۲۹/۱، ۲۳۰) البته چند تن از فرزندان صفوان مانند أمیه و عبدالله نیز روایاتی دارند، ولی از او فرزندی به نام اسید شناخته شده نیست. با این همه کتابت أمیه و اسید مانند هم است و تصحیف آن‌ها بعید نیست.

در حدّ فحوص ما، ده راوی، خبر را از عمر بن ابراهیم روایت می‌کنند:

کراشکی (م۲۴۷ق)، حسن بن عرفه (م۲۵۷ق) و دیگران، از یحیی بن مسعود بغدادی (ابونعیم، ۱/ ۲۵۲؛ ابن حبان، ۹/ ۲۶۸؛ آجری، ۵/ ۲۳۴۳)

احمد بن منصور زاج (م۲۵۸ق)، از احمد بن مصعب مروزی (خلال، ۱/ ۲۸۳)

علی بن حرب (م۲۶۵ق)، از دلهم بن یزید، از عوام بن حوشب (همان)

سلیمان بن احمد طبرانی (م۳۶۰ق) از سلامه بن ناهض (م۲۸۱-۲۹۰ق) و محمد بن الخزر، از ابراهیم

بن ولید طبرانی (ابونعیم، ۱/ ۲۵۱)

أبو عمر ضریر (م۲۲۰ق)، از عمران قطان ابوالعوام بصری (همان، ۱/ ۲۵۲)

یحیی بن بشیر قرقسانی از أسید بن ظهیر الهاشمی (خطیب، المتفق والمفترق، ۱/ ۵۰۴)

دارقطنی (م۳۸۵ق) از ابن الفضل زیات و احمد بن عمار قطان (م۳۲۸ق)، از عبد الله بن ایوب مخرمی

بصری (م۲۶۵) (ابن ابار، ۱۰۲)

به طرق احمد بن یزید، نصر بن سلام و حماد بن احمد نیز در دیگر بخش‌ها اشاره شد.

در همه طرق غیر از طریق عمران قطان، نصر بن سلام و حماد بن احمد، تعبیر تحدیث تا عمر بن ابراهیم به صورت حدثنا ذکر شده است. چنان‌که گذشت از این میان، طریق حماد بن احمد اختلالی دارد. البته در طریق عوام بن حوشب نیز آمده «حدثنی عمر بن ابراهیم» احتمالاً در این طریق نیز اختلالی وجود دارد، زیرا نام دلهم بن یزید در جای دیگری دیده نشد. (نک: قوتلای، ۱/ ۴۰۰) با توجه به یکسانی کنیه عمران قطان و احمد بن یزید، احتمال خلط آن دو وجود دارد. ما در قضاوت نهایی خود در مورد اسناد، به پنج طریق حماد بن احمد، عمران قطان، عوام بن حوشب و البته أسید بن ظهیر - که ناشناس است - و نیز مخرمی - با توجه به فاصله طبقه‌اش - استناد نمی‌کنیم. گفتنی است راویان طرق دیگر تا عمر بن ابراهیم توثیقاتی نزد اهل سنت دارند. (نک: نرم‌افزار جوامع الکلم؛ بخش الحکم علی المتن، ذیل حدیث)

جالب است که هیچ یک از راویان مهم ابوحفص عمر بن ابراهیم بصری، مانند خلیل بن عمر بصری (م۲۲۰ق)، ابو عبیده بصری (م۲۲۵ق) و ابوسهل بصری (م۲۰۶ق) حدیث أسید را روایت نکرده‌اند. ظاهراً عمر بن ابراهیم روایت را در شهر خودش ارائه نکرده، یا آن‌که در شهرش، با توجه به شناختی که از او داشته‌اند، از او استقبال نکرده‌اند؛ اما با استقبال راویان دیگر شهرها (حداقل پنج راوی) مواجه می‌شود که به عنوان یک حدیث تقریبی^۱ آن را به شهرهای خود برده و در میان راویان شهرهایی مثل بغداد، واسط، مرو و نیشابور نشر می‌دهند. اختلافات این راویان در ذکر نام و نسب عمر بن ابراهیم مؤید آن است که شناخت زیادی از او نداشتند.

۱. مقصود از حدیث تقریبی، حدیثی است که در راستای نزدیک‌ساختن امیرالمؤمنین و دیگر خلفا و پویشاندن اختلافات آن‌ها روایت شود.

در منابع شیعه از رجالِ سند تا پیش از محمد بن خالدِ برقی، -غیر از عبد الملک بن عمیر- هیچ اثر و ذکری نیست. درباره برقی نیز رجالیان امامیه گفته‌اند در اخذ حدیث سهل‌انگار بوده، از ضعیفان بسیار نقل می‌کرده و بر مراسیل اعتماد می‌نموده (ابن غضناری، ۹۳) و ضعیف الحدیث خوانده شده است. (نجاشی، ۳۳۵)

۱.۶. مقایسه ساختار اسناد دو تحریر و تعیین تقدم یکی از آن دو

بنا بر آنچه گذشت رجالِ بخش مشترکِ سند، از روایان سنی هستند و در میان امامیه شناخته شده نبوده‌اند؛ مگر عبد الملک بن عمیر که متکلمان امامیه او را ناصبی و اموی شمرده‌اند. در مقابل، رجالِ بخش مشترک سند به جز اسید بن صفوان- نزد اهل سنت شناخته شده‌اند. بنابراین بخش مشترک سند، با تحریر عامی همسوتر است تا تحریر شیعی.

آنچه که تقدم تحریر عامی را محکم می‌سازد، این است که روایان این تحریر فقط در یک طبقه بعد از عمر بن ابراهیم، حدود ۱۰ نفر هستند و از جمله خود احمد بن یزید است که تحریر شیعی هم از او روایت شده است. اما از همان احمد بن یزید، تحریر عامی نیز دست‌کم به سه طریق روایت شده است. حتی اگر اسناد عامی بدون الفاظ بیانگرِ روش تحمل حدیث و یا اسناد محتمل در تحریف سهوی را در نظر نگیریم، باز این‌که گفته شود تحریری که برقی به تنهایی روایت کرده اصیل‌تر بوده، مستلزم این است که حدود شش محدث در طبقه بعد از عمر بن ابراهیم جز احمد بن یزید- بر تحریف روایت اتفاق کرده باشند و در طبقه بعد از این طبقه نیز روایان از احمد بن یزید دوباره بر تحریف نسخه او مطابق با تحریفات طبقه قبل اتفاق کنند. همگی نیز ضمن تحریف یکسان متن، در سند هیچ تغییری ندهند و کاملاً به سند اصلی که نسخه اصیل را تا زمان خودشان ارائه می‌دهد، پایبند باشند. وقوع چنین تحریف عمدی یکسانی در چند طبقه و در طیف‌های گوناگون عادتاً ممکن نیست. بویژه که تنها راوی تحریر شیعی، یعنی برقی به تساهل و اعتماد به مراسلات متهم است و روش تحمل این حدیث توسط او نیز کاملاً نامعلوم است و دلیلی بر ملاقات او با احمد بن یزید بن دینار وجود ندارد. برقی و دیگر روایان امامیه روایت دیگری از احمد بن یزید ندارند، در حالی که سنیان روایات بسیاری از او دارند که در بخش بعد نشان خواهیم داد، برخی از آنها در راستای مدح خلفا بوده و از نظر جهت‌گیری کلی با تحریر عامی همسو است.^۱

۱. در نگاه اول مسئول تحریف نسخه، خود برقی به نظر می‌رسد، اما برقی روایت را به احمد بن یزید نیشابوری منتسب کرده و خود نیز اهل ارسال در اسناد بوده است. با عنایت به این‌که خودش با میراث نیشابور ارتباطی نداشته، اگر نگوئیم در سند مکتوب او تصحیف «بن دینار» به «النیشابوری» رخ داده، احتمالاً او واسطه مستقیم را نام نبرده و مثلاً ممکن است مسافری از نیشابور این حدیث را به دست برقی رسانده باشد و احتمال قوی‌تر آن است که تحریف نه از جانب برقی، بلکه از جانب منبع واسطه‌ای است که برقی نام او را نبرده است. البته در منابع اهل سنت به ارتباطی میان ابوالعوام احمد بن یزید ریاحی و نیشابور دست نیافتیم، جز آن‌که بعضی پس از او اخبارش را در نیشابور می‌خوانده‌اند. (ابن عساکر، ۱۷۹/۵۵) با این حال نسخه‌های مختلف تحریر عامی در موارد اندکی به خاطر تصحیف و سقط، اختلافاتی دارند، که در این اختلافات، روایت برقی با نسخه‌های خراسانی از روایت اسید مطابق است. (ک: همان، ۴۳۸/۳۰؛ حکیم ترمذی، ۱۴۴/۳؛ آجری، ۲۳۴۳/۵)

۲. جریان‌شناسی مهم‌ترین راویان سند

در این بخش، فارغ از جرح و تعدیل رجالیان، می‌خواهیم بدانیم فضای عقاید و گرایش‌های راویان بخش مشترک اسناد، با کدام تحریر همسوتر است؟ عمده اطلاعات ما در این بخش به عبدالملک بن عمیر مربوط است. هرچند در اندک اخبار احمد بن یزید و عمر بن ابراهیم نیز شواهدی در مورد گرایش آن دو در این زمینه وجود دارد که بررسی خواهد شد.^۱

۲.۱. دفاع عبدالملک بن عمیر از مکتب خلفا

عبدالملک بن عمیر از مهم‌ترین راویان اهل سنت است که روایات زیادی در دفاع از مکتب خلفا و مخالفت با عقاید شیعه روایت می‌کند. او مهم‌ترین راوی خبر «اقتدوا باللذین من بعدی» در شأن شیخین است که با دو یا سه واسطه آن را به رسول خدا منسوب کرده است (نمونه: ابن سعد، طبقات، ۲/۲۵۴) و بعد از او است که طرق این حدیث زیاد شده است. نرم افزار جوامع الکلم، تعداد ۱۶۳ مدرک در روایت این حدیث از او ارائه کرده است، ولی اسنادی که عبدالملک بن عمیر در آن حضور ندارد، اندک و اصالتشان با تردید جدی‌تری مواجه است. عبدالملک به دلیل این روایت مورد انتقاد جدی پژوهشگران شیعه واقع شده است. (میلانی، رساله فی حدیث الإقتداء، ۱۰-۱۳)

عبدالملک، روایاتی در مدح خلفا نقل کرده که گاه مهم‌ترین راوی آنها در طبقه خود به شمار می‌رود. از آن جمله رؤیای عوف بن مالک است که پیش از حکومت عمر، خلافت او را پیشگویی کرده و شهادت را به او بشارت می‌دهد. (همان) یا توصیه به جانشینی عثمان را در دوره عمر از حذیفه نقل می‌کند. (همان، ۲۵۳؛ ابن شیه، ۳/۳۹۲)

عبدالملک از قبیسه روایت کرده است که عمر را خداشناس‌ترین، طلحه را بخشنده‌ترین، علی (ع) را بلاکش‌ترین، معاویه را بردبارترین دانسته و زیاد بن ابیه، عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه را نیز با اوصافی ستوده است. (بلاذری، ۵/۱۰۲) همچنین از عایشه روایت کرده که عثمان را در پاکدامنی و صلح رحم از دیگران برتر دانسته است. (ابن ابی شیبیه، ۲/۲۴۰) در مواضع دیگری نیز معاویه را به بردباری توصیف کرده است. (طبری، ۵/۳۳۶)

نقل روایات مربوط به کفر ابوطالب و جایگاه ایشان در قعر جهنم (ابن سعد، طبقات، ۱/۹۹)، امامت ابوبکر در نماز جماعت هنگام بیماری پیامبر (همان، ۲/۱۷۲)، فضایل عجیب عایشه (همان، ۸/۵۱)، کاربرد تعبیر «کان امة قانتا لله» برای معاذ بن جبل (همان، ۲/۲۵۲)، روایت لزوم تکریم صحابه و تابعین با

۱. پیش‌تر این احتمال را مطرح کردیم که اسید بن صفوان، در واقع أمیه بن صفوان باشد. در مورد أمیه اطلاعاتی چندانی نداریم؛ جز آن‌که از پدرش روایاتی دارد (مزی، ۳/۳۳۳)، با ابن حال پدر، برادر و دو برادرزاده امیه، با زبیریان و امویان ارتباطات گسترده‌ای داشته‌اند و حتی از عمال ایشان بودند. (بلاذری، ۱۰/۲۴۷؛ ۵/۱۶۵، ۲۶؛ خلیفه بن خیاط، ۱۶۹؛ ابوالفرج، ۷/۱۰۵) با ابن حال به دلیل معلوم نبودن اتحاد اسید و أمیه، این موارد را در نتیجه‌گیری این بخش دخالت نمی‌دهیم.

چند طریق (معمربن راشد، ۱۱/۳۴۱؛ ابوداود طیالسی، ۱/۳۴؛ ابن ابی شیبیه، ۶/۴۰۴؛ طبرانی، ۱۰۱۲)، سیره حکومتی عمر و عثمان (طبری، ۳/۵۹۳؛ ۴/۳۴۴)، مدح سعد بن ابی وقاص و مستجاب الدعوة بودن او (عبدالرزاق، ۲/۳۶۱؛ بخاری، الصحیح، ۲/۸۹؛ طبری، ۳/۵۸۰)، پیش‌بینی فتوحات زمان خلفا به عنوان فتح الهی از سوی رسول خدا (احمد بن حنبل، مسند، ۳۱/۳۰۹)، از دیگر شواهد گرایش شدید او به مکتب خلفا است.

۲.۲. گرایش اموی عبدالملک بن عمیر

عبدالملک بن عمیر بعد از شعبی (م حدود ۱۰۹ق)، قاضی حکومت بنی امیه در کوفه بوده است. (ابن سعد، طبقات، ۶/۳۱۳) او واسطه رساندن جوایز بشر بن مروان، والی عراق، به قاریان بوده است. (دولابی، ۳/۱۱۱۶) همچنین از معاویه بن ابی سفیان روایت کرده است که وجه طمع معاویه در خلافت این بوده که رسول خدا به او فرموده بودند: «ای معاویه، اگر به حکومت رسیدی، نیکی کن.» (ابن ابی عاصم، ۱/۳۸۱) او همچنین از ملازمان عبدالملک بن مروان هنگام دیدار قبر معاویه بوده و سخنانش را در مدح معاویه، روایت کرده است. (بلادری، ۵/۱۳۱) حکایات دیگری نیز از نزدیکی عبدالملک بن عمیر با عبدالملک بن مروان در دست است. (همان، ۷/۲۲۸) عبدالملک بن عمیر در ستودن هنر سخنرانی معاویه، یزید، مروان و فرزندش، سعید بن العاص و ابن زبیر نیز گزارشی آورده است. (همان، ۵/۲۸۹) همچنین مدعی بود، ابوسفیان حتی پیش از اسلام، رسول الله را تکریم می‌کرد و می‌ستود و رسول خدا به او و زنش هند می‌گفت که دریغم آید که شما دو تن اهل آتش باشید. (همان، ۸)

به نظر می‌آید ارتباط عبدالملک با امویان پیشینه زیادی داشته است. بنا بر گزارش ابومخنف، همو بوده که سر عبدالله بن یقطر، برادر رضاعی و سفیر امام حسین (ع) را بریده و پس از مواجهه با سرزنش مردم، مدعی شده که می‌خواستم او را راحت کنم. (طبری، ۵/۳۹۸) البته ابوبکر بن عیاش که خود از راویان عبدالملک است، مدعی است شخصی -که نامش را نمی‌گوید- سوگند خورده که عامل این جنایت، نه عبدالملک، بلکه شخصی شبیه او بوده است. (همان) گزارش ابوبکر بن عیاش -آن هم با این همه تأکید- از شهرت این اتهام به عبدالملک بن عمیر حکایت دارد. به نظر می‌رسد این گزارش هم مانند کلام مروی از خود عبدالملک برای توجیه جنایت باشد، زیرا خطا در تشخیص بینندگان بعید است. ضمناً همین که چنین اتهامی درباره او مطرح شده، نشان می‌دهد او گرایش آشکاری به بنی امیه و ابن زیاد داشته و در آن وقایع حاضر بوده است؛ وگرنه وجهی برای این اتهام و اشتباه وجود نداشت. شاید حکومت مختار و زبیریان در کوفه، عبدالملک و نزدیکانش را به چنین توجیهاتی ناگزیر ساخته است. عبدالملک به گفته خودش، شاهد حوادث دوره‌های

۱. ظاهراً پدر عبدالملک در نبرد جلولاء و خودش در فتوحات مشرق شرکت داشته و به گفته‌ی خودش اولین کسی است که همراه ابن عثمان از نهر بلخ عبور کرده است. (بخاری، التاريخ الكبير، ۵/۴۲۷)

مختلف کوفه از جمله آوردن سر سیدالشهداء، ابن زیاد، مختار و مصعب بن زبیر به قصر کوفه بوده است.

(بلاذری، ۴۱۵/۳، ۴۲۱)

عبدالملک بن عمیر، همچنین به طور مستقیم از عمرو بن حریث، رئیس شرطه ابن زیاد و از جانیان دشت کربلا، روایاتی در فضل عمر بن خطاب و موضوعات دیگر نقل می‌کرده است. (برای نمونه: ابن عساکر، ۸۲/۴۰)

۳.۲. روایات عبدالملک بن عمیر از امیرالمؤمنین علی(ع)

عبدالملک بن عمیر، بنا بر گرایش اموی خود، طبعاً روایات چندانی در فضایل امیرالمؤمنین(ع) نداشته باشد. جز اندک مواردی مانند خبر طیر مشوی که راویانی ناشناس مانند ابن المختار روایتش را بدو منسوب کرده‌اند. (طبرانی، ۱/۲۵۳) یا کلماتی که صرف توصیف ظاهر و شمایل حضرت است. (احمد بن حنبل، العلل، ۲۰۴/۳؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱/۱۴۷)

روایات او از امیرالمؤمنین(ع) غالباً بر دو نوع است: نخست برخی از احکام اجتماعی که طبعاً دانستنش برای یک قاضی مانند عبدالملک در فضای شیعی کوفه لازم بوده است. دوم مدح و تأیید خلفا از زبان علی(ع) است. برای نمونه در یکی از روایات او آمده است که علی(ع) گمان می‌کرده پس از رسول الله به خلافت می‌رسد، ولی وقتی مردم با ابوبکر بیعت کرده‌اند، ایشان نیز اطاعت کرده است. (بخاری، التاریخ الکبیر، ۱/۱۹۵) روایت اسید بن صفوان نیز در همین چارچوب قابل فهم است.

بر اساس مجموعه مستنداتی که گذشت به نظر می‌آید کلمات متکلمان شیعه نظیر شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی در نقد عبدالملک بن عمیر، صحیح و در خور توجه است. ایشان خبر اقتداء به روایت عبدالملک را مردود دانسته و به شدت بر وی تاخته و او را جرح و قدح نموده‌اند. در جمع‌بندی مباحث این بخش ذکر کلمات شیخ مفید سودمند است:

«فأما خلل إسناده فإنه معزى إلى عبدالمملك بن عمير... فأما عبدالمملك بن عمير فمن أبناء الشام وأجلاف محاربي أميرالمؤمنين(ع) المشتهرين بالنصب والعداوة له ولعترته ولم يزل يتقرب إلى بني أمية بتوليد الأخبار الكاذبة في أبي بكر وعمر والظعن في أميرالمؤمنين حتى قلدوه القضاء وكان يقبل فيه الرشا ويحكم بالجور والعدوان وكان متجاهراً بالفجور والعبث بالنساء.» (مفید، ۲۲۰)

سید مرتضی و شیخ طوسی نیز بر همین اتهامات و نیز قتل عبدالله بن یقطر به دست او تأکید کرده‌اند. (شریف مرتضی، ۳۰۸/۲؛ طوسی، تلخیص الشافی، ۳/۳۲؛ نیز نک: همو، رجال، ۱۰۳)

۱. عبدالملک راوی خبر دوازده امام جابر بن سمره نیز است که البته با تعبیر دوازده امیر از قریش آن را آورده است (احمد بن حنبل، مسند، ۴۴۵/۳۴) ولی روشن است که در عصر عبدالملک، صبغه شیعی این معنا روشن نبوده، بلکه چه بسا آن را بر بنی امیه تطبیق می‌داده‌اند.

۲. ۴. اهتمام عبدالملک بن عمیر به نقل داستان درباره مرگ افراد

یکی از مایه‌های اصلی حدیث اسید بن صفوان، توجه اکید به موضوع مرگ خلیفه است. به نظر می‌رسد عبدالملک به نقل روایت در موضوع مرگ خلفا و صحابه علاقه‌مند بوده است. گزارش نوحه‌سرایی جنیان برای عمر بن خطاب، پیش از مرگ او (ابن ابی شیبیه، ۳۵۷/۶)، روایاتی دیگر درباره مرگ عمر بن خطاب (نمونه: ابن سعد، طبقات، ۲۷۶/۳)، روایات غلوآمیز قتل عثمان (احمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ۴۷۶/۱؛ ابن شیه، ۱۱۸۲ و ۱۲۲۷)، نقل کلمات معاویه در آستانه مرگ (ابن عساکر، ۲۲۲/۵۹)، وصیت سعید بن العاص، والی اموی (بلادری، ۵۱/۶)، گزارش حضور خود در تشییع جنازه مغیره بن شعبه و نوحه‌سرایی یک زن زیبا و خردمند، برای مغیره (همان، ۳۵۰/۱۳) نشان‌دهنده علاقه و توجه او به این موضوع است.

ظاهراً عبدالملک بن عمیر به قالب داستانی زنده شدن مردگان، علاقه‌مند بوده است؛ زیرا او عجایی را در مورد زنده شدن ربیع بن خراش بعد از قبض روح گزارش کرده است (ابن سعد، طبقات، ۱۹۷/۶) که همان قالب را در گزارشی درباره زید بن خارجه نیز تکرار کرده است. این داستان‌ها همگی در راستای دفاع از مکتب خلفا و با گرایش عثمانی و اموی پرداخته شده‌اند.

او از نعمان بن بشیر - که پیش از عبیدالله بن زیاد، والی امویان بر کوفه بود - روایت کرده است که در آستانه مرگ زید بن خارجه نزد او بوده است. روح از بدن زید، جدا شد و اطرافیان به مرگش یقین کردند، سپس دوباره زنده شد و گفت که در کتاب اول (لوح محفوظ) لزوم تصدیق خلافت سه خلیفه اول ذکر شده است و ابوبکر را «الضعیف فی نفسه، القوی فی امر الله» خوانده و نامی از علی (ع) نمی‌برد. تنها به اختلاف اواخر دوره عثمان و قضیه چاه اریس اشاره می‌کند و می‌گوید به سوی خلیفه مظلومتان باز گردید، که ظاهراً منظور حکومت عثمان است و امویان داعیه‌دارش بودند. (ابن شیه، ۱۱۰۶/۳) همین گزارش را عمیر بن هانئ نیز از نعمان با قدری تفاوت روایت کرده و در آن تصریح کرده که بعد از اختلاف (زمان عثمان)، مردم بی‌نظام می‌شوند که اشاره به حکومت علی (ع) است. (ابونعیم، ۲۱۰/۲)

می‌دانیم که چاه اریس به عثمان تعلق داشته (سمهودی، ۱۲۱/۳) و گویا منظور از خبر بئر اریس - همان‌طور که بیهقی گفته - این باشد که انگشتی حضرت رسول الله (ص) به ترتیب به سه خلیفه رسیده است، ولی در نهایت از دست عثمان به چاهی به نام اریس می‌افتد. (بیهقی، ۵۷/۶) در نوع دیگری از گزارش‌ها انگشت در دست رسول الله بوده و ایشان برای وضو به چاه اریس رفته بودند که به ترتیب سه خلیفه اذن دخول می‌خواهند و هر بار رسول خدا به ایشان اجازه داده و این سه را به بهشت بشارت می‌دهد. (بخاری، صحیح، ۹۰/۶؛ نیز نک: ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴) در هیچ یک از این اخبار نامی از امیرالمؤمنین (ع) نیست و می‌تواند شاهدی باشد که این اخبار را راویانی با گرایش عثمانی جعل کرده باشند.

۲. ۵. گرایش احمد بن یزید و عمر بن ابراهیم به مدح خلفا

در برخی روایات ابوالعوام احمد بن یزید از عمر بن ابراهیم مضامینی از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که دقیقاً با تحریر عامی روایت اسید بن صفوان همسو است: «... نا ابوالعوام أَحْمَدُ بْنُ يَزِيدَ الرَّيَّاحِيِّ، نا عُمَرُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَطِيعُوا بَعْدِي أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ، ثُمَّ عُمَرَ تَرْتُدُّوْا، وَاقْتَدُوا بِهِمَا تَرْتُدُّوْا.» (ابن عساکر، ۳۰/ ۲۲۶)

همچنین از ابوالعوام، احمد بن یزید نقل شده که امیرالمؤمنین (ع) از رسول خدا (ص) روایت کرده است: بهترین اتمم ابوبکر و عمر هستند. (همان، ۳۷۶) ابوالعوام داستان نمازخواندن ابوبکر به جای رسول خدا (ص) را نیز نقل کرده است. (ابن عبدالبر، ۳/ ۹۷۱) عمر بن ابراهیم نیز روایتی در راستای توجیه امامت ابوبکر (نک: مدینی، ش ۱۲) و روایاتی در زمینه احکام فقهی اختصاصی اهل سنت نقل کرده است. (مقدسی، ۳۸۴/ ۸)

در خور توجه است که برخی از راویان خبر اسید یعنی زاج از ابن مصعب مروزی از عمر بن ابراهیم بن خالد، خبر نبوی دیگری را نیز درباره خلافت ابوبکر نقل کرده‌اند (خطیب، تاریخ بغداد، ۱۱/ ۲۹۲) که بر اساس آنچه گذشت چه بسا راوی واقعی عمر بن ابراهیم بصری باشد. به هر حال دارقطنی و ذهبی او را در نقل این روایت و روایت دیگری در تقدم ابوبکر در ورود به بهشت متهم کرده‌اند. (ذهبی، تلخیص کتاب الموضوعات، ۹۵ و ۹۹؛ همو، میزان الاعتدال، ۳/ ۱۸۰)

بر اساس آنچه گذشت، گرچه در بدو نظر، نقل فضایل امیرالمؤمنین (ع) از راویان سنی بعید نیست، اما با توجه به گرایش‌های اموی عبدالملک بن عمیر، این امر مشکل می‌نماید. از سوی دیگر از عبدالملک بن عمیر، عمر بن ابراهیم و احمد بن یزید، روایاتی به دست رسیده که در آن مدح خلفا را به امیرالمؤمنین و ائمه (ع) نسبت داده‌اند؛ در حالی که نمونه‌های برعکس آن (مدح اهل بیت از سوی خلفا) در روایات ایشان دیده نمی‌شود. مجموع این قرائن، اصالت تحریر عامی نسبت به تحریر برقی را تقویت می‌کند.

۳. بررسی متنی روایت اسید بن صفوان و نسبت آن با روایات دیگر

در این بخش به این می‌پردازیم که شواهد متنی در دو تحریر روایت تا چه حد با یافته‌های پیشین ما همسو است؛ عبارات مبهم روایت چگونه با نتایج پیشین قابل فهم است و مشابهت متن این روایت با روایات دیگر چگونه تحلیل می‌شود.

۳. ۱. تفاوت‌های دو تحریر از روایت اسید بن صفوان

در تحریر شیعی آمده: «لَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ - أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ اِزْتَجَّ الْمُؤْضِعُ بِالْبُكَاءِ وَدَهَشَ النَّاسُ كَيْوَمَ قُبِضَ النَّبِيِّ.» (کلینی، ۱/ ۴۵۴) تعبیر نامانوس، نایاب و عجیب «اِزْتَجَّ الْمُؤْضِعُ بِالْبُكَاءِ» یعنی مکان یا جایگاه

با گریه به لرزه افتاد. اما در تحریر سنی آمده است: «ارتجت المدينة بالبُكاء» یعنی شهر مدینه از گریه به لرزه درآمد که هم فصیح‌تر و هم بسیار رایج است. (نمونه: ابن سعد، متمم الطبقات، ۱/۳۴۲؛ ۳/۳۱، ۱۱۲) این ابهام می‌تواند نتیجه شتاب‌زدگی در حذف نام مدینه برای پوشاندن ارتباط اصل حدیث با ابوبکر و پیوند زدن آن با شهادت امیرالمؤمنین در کوفه باشد.

هر دو تحریر روایت، تنها از گریه اصحاب رسول خدا و نه مردم دیگر - سخن می‌گوید؛ به این معنی که همه یا بیشتر حاضران آنجا، اصحاب رسول خدا بوده‌اند. این توصیف با مرگ ابوبکر در مدینه، دو سال پس از رحلت پیامبر (ص)، بیشتر متناسب است تا با شهادت امیرالمؤمنین در کوفه آن هم چهل سال پس از وفات پیامبر (ص). همچنین عبارت «كُنْتُ خَلِيفَتَهُ حَقًّا لَمْ تُنَازِعْ» با دیدگاه اهل سنت درباره اجماعی بودن خلافت ابوبکر، بیشتر سازگار است، تا با دیدگاه شیعه درباره امیرالمؤمنین که ۲۵ سال از حکومت دور ماند و پس از آن نیز تمام دوران حکومتش به نزاع بر سر خلافت گذشت. شرح این مشکلات با همین تعبیر منازعه (کلینی، ۲۷/۸) و مانند آن (شریف رضی، ۴۸) در برخی از احادیث آمده است.

همچنین در این روایت آمده است: «كنت كما قال (ع) ضعيفاً في بدنه، قوياً في أمر الله.» این در حالی است که چنین روایت نبوی درباره امیرالمؤمنین در منابع شیعه و سنی یافت نمی‌شود، بلکه ضعف بدنی، آشکارا با صفات امیرالمؤمنین که در شجاعت و پهلوانی هم‌تا نداشت، ناسازگار است؛ چنان‌که برخی راویان ایشان را «قَوِيًّا فِي بَدَنِهِ قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ» خوانده‌اند. (قمی، ۲/۳۱۶) این در حالی است که کاربرد تعبیر «ضَعِيفًا فِي بَدَنِهِ، قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ» برای ابوبکر، در مقابل تعبیر «قَوِيًّا فِي بَدَنِهِ، قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ» برای عمر بن خطاب در احادیث منسوب به پیامبر (ص) در منابع اهل سنت، بسیار مشهور است. (نک: بزار، ۷/۲۹۹) اما نکته مهم‌تر آن‌که خود عبدالملک بن عمیر در روایتی از نعمان بن بشیر، وصف «الضعيف في نفسه، القوي في امر الله» را برای ابوبکر آورده است. (ابن شبة، ۳/۱۱۰۶)

دیگر آن‌که جمله «أَمَّنَ النَّاسَ عَلَيْهِ فِيكَ وَذَاتِ يَدِكَ» به فضیلت ادعایی اهل سنت درباره ابوبکر اشاره دارد: «امن الناس علي في صحبته وماله» (بخاری، صحیح، ۱/۳۱۲؛ ۶/۷۹، ۲۰۵) چنین معنایی در منابع فریقین برای امیرالمؤمنین به کار نرفته است. جالب آن‌که در اینجا هم عبدالملک بن عمیر، خود راوی حدیث «ما من أحدٍ أَمَّنُ عَلَيْنَا فِي صُحْبَتِهِ وَذَا يَدِهِ مِنْ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ» نیز است. (احمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ۲/۲۰۹)

۱. بر خلاف گزارش کافی و اسناد عامی خیر أسید، در گزارش ابن بابویه در هر دو کتاب امالی و کمال الدین عبارت «وَكُنْتُ كَمَا قَالَ أَمَّنَ النَّاسُ فِي صُحْبَتِكَ وَذَاتِ يَدِكَ» نیامده که احتمالاً حاکی از حذف آن توسط محمد بن بابویه یا پدرش، به علت بدبینی ایشان به این تعبیر است.

۲. در مورد بسیاری از تعابیر خیر نیز این توضیح لازم است که گرچه شیعه آن را کاملاً مطابق بر امیرالمؤمنین می‌داند؛ اما در نگاه عامی می‌تواند بر ابوبکر منطبق باشد و در واقع از آن‌جا که این‌گونه روایات با هدف مقابله با شیعه جعل شده‌اند، طبیعی است که در ادبیات خود، از ادبیات شیعه متأثر باشند و از روایات فضل امیرالمؤمنین گرفته‌برداری کنند. مثل تعبیر «اول القوم اسلاما» که بسیاری از عامه آن را منطبق بر ابوبکر می‌دانند. (نمونه نک: جاحظ، سراسر اثر) یا تعبیر «اشبههم به هديا و خلقا و سمتا و فعلا» که در برخی روایات عامی حتی برای عبد الله بن مسعود نیز به کار رفته است. (نک: أحمد بن حنبل، مسند، ۳۸/۳۶۶، ۳۶۷)

۳. ۲. اشتراک روایت اسید با برخی زیارت‌نامه‌ها

در برخی زیارت‌نامه‌های شیعی، فرازهای گزارش منسوب به اسید دیده می‌شود که نسبت‌سنجی آنها با حدیث اسید را لازم می‌نماید. البته این زیارت‌نامه‌ها بر خلاف روایت اسید، سند متصل نداشته و منابع آنها نیز همگی متأخر از منابع روایت اسید هستند. روشن شد که تحریر شیعی روایت اسید برگرفته از تحریر سنی است و تحریر سنی نیز گرچه ممکن است در طبقه عمر بن ابراهیم به این شکل در آمده باشد، اما فرازهایی از آن دست‌کم توسط عبدالملک بن عمیر (م ۱۳۳ یا ۱۳۶ق) روایت می‌شده و می‌توان برایش هسته‌ای کهن‌تر از طبقه عمر بن ابراهیم در نظر گرفت. پس عموم فرازهای این روایت نمی‌تواند عیناً کلام امام صادق (ع) نیز باشد؛ زیرا فارغ از مباحث پیشین، تحریر شیعی خبر اسید، حتی اگر بر فرض نادرست، اصیل و صحیح می‌بود، باز نقل به مضمونی از خطابه شخصی ناشناس است که طبعاً در مقام خطابه، روایت را برای کاتبان املا نمی‌کرده، تا در همان لحظه به صورت مکتوب ضبط شود. بنابراین چگونه می‌توان پذیرفت که امامان معصوم (ع) عین صدها کلمه‌ای را که راویان اهل سنت در نقل به معنا گزیده‌اند، تأیید و به عنوان زیارت‌نامه توصیه کنند؟

یکی از قواعد مهم در مطالعات تطبیقی، اصل همبستگی متن و منبع است. بر اساس این اصل، یکسانی یا شباهت برجسته الفاظ دو متن، نشانه اشتراک در مصدر مکتوب است؛ یعنی یکی از دیگری، یا هر دو از منبع مکتوب سومی اقتباس شده‌اند. در ضبط شفاهی معمولاً متن‌ها از جهت تعابیر و ترتیب جملات تفاوت پیدا می‌کنند و خصوصاً اگر گزارش، خیلی کوتاه و آهنگین نباشد، عادتاً نقل به مضمون می‌شود. (نک: پاکتچی، ۳۳-۱۴۶) پس اگر تعابیر دو گزارش بلند، بسیار شبیه هم باشند، جدا و مستقل فرض کردن اسناد آن دو، تکلف‌آمیز است. بنابراین اگر اسناد در ظاهر اشتراکی نداشته باشند، دست‌کم در یکی از آن دو ارسال خفی یا تعویض سند صورت گرفته است. (نک: قندهاری، بازشناسی هویت تاریخی سلیم بن قیس هلالی، بخش ۲-۴-۳) برای تبیین بیشتر، در ادامه این زیارت‌نامه‌ها را موردی بررسی می‌کنیم.

ابن بابویه (م ۳۸۵ق) در من لایحضره الفقیه و ابن مشهدی (م ۶۱۰ق) در المزار زیارت‌نامه‌هایی برای امیرالمؤمنین (ع) آورده‌اند که تقریباً همه فرازهای روایت اسید بن صفوان را در بر دارد. با این حال این زیارات بخش‌های دیگری نیز دارند که آن بخش‌ها غیر از مقدمات زیارت مانند توصیه به غسل، عیناً در زیارت دیگری از ابن الولید در کتاب کامل الزیارات موجود است. در جدول زیر ابتدا و انتهای بخش‌های مشترک این روایات ذکر شده و بخش مربوط به روایت اسید با زیر خط نشان داده شده است:

متن ابن الولید (ابن قولویه، ۴۳)	متن من لایحضره الفقیه، ۵۹۲/۲	متن مزار ابن مشهدی، ۲۳۱
---------------------------------	------------------------------	-------------------------

<p>أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ... أَفْضَلَ الْجَزَاءِ ... أَفْضَلَ الْجَزَاءِ كُنْتُ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَامًا. (فقرات خبر اسید) هَدَّتْ مُصِيبَتُكَ الْأَنَامَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ وَ سَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ فَوَ لَعَنَّ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ وَ لَعَنَّ اللَّهُ مَنْ خَالَفَكَ وَ... لَعْنَا كَثِيرًا.</p>	<p>أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ... أَفْضَلَ الْجَزَاءِ ... أَفْضَلَ الْجَزَاءِ كُنْتُ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَامًا. (فقرات خبر اسید) هَدَّتْ مُصِيبَتُكَ الْأَنَامَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ وَ سَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ فَوَ لَعَنَّ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ وَ لَعَنَّ اللَّهُ مَنْ خَالَفَكَ وَ... لَعْنَا كَثِيرًا.</p>
--	--

جدول شماره ۱

چنان‌که در جدول نمایان است، زیارت‌نامه ابن بابویه و ابن مشهدی، از تلفیق زیارت‌نامه ابن الولید با روایت اسید به دست آمده است؛ به گونه‌ای که اگر فقرات مشترک با روایت اسید را از میان زیارت‌نامه ابن مشهدی برداریم، دقیقاً زیارت‌نامه ابن الولید به صورت متصل به دست می‌آید.

درباره زیارت‌نامه ابن مشهدی باید افزود که گر چه ظاهراً آن را از کتاب الأنوار از یوسف کناسی و اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) روایت کرده، در عین حال گفته است: «گفته شده: خضر، امیر المؤمنین (ع) را چنین زیارت کرده است.» (ابن المشهدی، ۲۲۵) این نشان می‌دهد که ارتباط این زیارت‌نامه با روایت اسید، مورد توجه بوده است. ضمناً در زیارت‌نامه ابن مشهدی، شواهدی بر تسری و خلط کلمات راویان در اسناد وجود دارد، و نشان می‌دهد همه آن نمی‌تواند از امام صادق باشد؛ مثلاً در آن آمده است: «... حَتَّى تَأْتِي بَابَ الْحَرَمِ، فَقَمَّ عَلَى الْبَابِ، ثُمَّ ادْخُلْ وَقُلْ... ثُمَّ تَدْنُو مِنَ الْقَبْرِ وَتَقُولُ.» ظاهر این عبارات، وجود بنا و داشتن در و آشکار بودن قبر است، و با چیزی که درباره تاریخ حرم امیرالمؤمنین مشهور است، نمی‌سازد. (نک: فرطوسی، مرقده و ضریح امیر المؤمنین (ع)، ۱۴۳-۱۴۴)

نمونه مشابه دیگری در مزار شهید اول (م ۷۸۶ق) وجود دارد که در آن نیز فقرات روایت اسید دیده می‌شود. (شهید اول، ۹۹-۱۱۲) این زیارت‌نامه از تلفیق روایت اسید با روایت یونس بن ظبیان (طوسی، تهذیب الاحکام، ۶/۲۵) به دست آمده است. چنان‌که در جدول زیر می‌بینیم اگر فقرات روایت اسید را از زیارت‌نامه شهید اول، حذف کنیم، دقیقاً متن روایت یونس بن ظبیان به دست می‌آید.

۱. شخص ناشناس در تحریر شیعی خبر اسید احتمالاً همان خضر در نظر گرفته شده است، زیرا با اوصافی شناسانده شده که در دیگر اخبار برای خضر به کار رفته است. (نمونه: کلینی، ۱/۵۲۵؛ ابن بابویه، ۲۷۴)

متن مزار شهید اول	متن روایت یونس بن ظبیان
... أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ... أَفْضَلَ الْجَزَاءِ أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَامًا وَ أَخْلَصَهُمْ إِيْمَانًا (فقرات روایت اسید) وَ هَدَّتْ مُصِيبَتُكَ الْأَنَامَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ	... أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ... أَفْضَلَ الْجَزَاءِ
لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ وَ... غَضَبَكَ...	وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ وَ... غَضَبَكَ...

جدول شماره ۲

درباره زیاراتی که به معصوم منسوب نشده‌اند، مانند زیارات مورد بحث از من لا یحضره الفقیه و مزار، این نکته در خور توجه است که از گذشته، علما زیاراتی برای معصومین علیهم السلام انشاء می‌نمودند. مثلاً ابن بابویه برای فاطمه زهرا سلام الله علیها نیافته و زیارت‌نامه‌ای بر اساس مضامین روایات، تنظیم کرده است. (ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ۲/ ۵۷۲-۵۷۴) نمونه دیگر، زیارت‌نامه امام رضا(ع) در جامع ابن الولید، که در آن هیچ قرینه‌ای بر حکایت از معصوم دیده نمی‌شود. (ابن بابویه، عیون أخبار الرضا(ع)، ۲/ ۲۶۷؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ۸۶/۶) ابن قولویه نیز آن را با تعبیر «روی عن بعضهم» روایت کرده (ابن قولویه، ۳۰۹) و به نظر می‌رسد این زیارت‌نامه با اقتباس از زیارت‌نامه امیرالمؤمنین به روایت ابوحمزه ثمالی، انشاء شده است. (نک: همان، ۲۳۱) سید علی بن طاوس (۶۶۴ق) نیز زیاراتی انشاء کرده است. (نمونه: ابن طاوس، ۳۷) بر این اساس جای تعجب ندارد که علما از روایتی در فضل امیرالمؤمنین(ع) به عنوان بخشی از زیارت بهره ببرند.

در پایان باید به اشتراک بخش کوچکی از زیارت جامعه کبیره با روایت اسید بن صفوان اشاره کرد. در روایت اسید آمده است: «شانک الحق والصدق والرفق، وقولک حکم وحتم، وأمرک حلم وحزم ورایک علم وعزم.» همین عبارت، با تغییر ضمائر و اندکی افتادگی، در زیارت جامعه نیز آمده است. (ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ۲/ ۲۷۷) بنابراین به نظر می‌رسد میان بخشی از زیارت جامعه و خبر اسید همبستگی وجود دارد، اما این‌که آیا یکی از این دو متن از دیگری، یا هر دو از روایت کهن‌تری بهره برده‌اند، یا این بخش کوچک به زیارت جامعه افزوده شده است، موضوعی است که بررسی آن در این مقاله نمی‌گنجد و به پژوهش مستقلی نیاز دارد.

نتیجه‌گیری

با عنایت به آنچه گذشت، تحریر سنی روایت اسید بن صفوان ساختگی است، اما به سه روش می‌توان نشان داد تحریر شیعی نیز از روی تحریر سنی پرداخته شده است. هم ساختار و نمودار اسناد، تأخر سند شیعی را

می‌نمایند، هم جریان‌شناسی راویان، از تناسب فضای آنها با تحریر عامی حکایت دارد و هم بررسی تطبیقی متن دو تحریر، وقوع تحریف در تحریر شیعی را با شواهد آشکار نشان می‌دهد. نتیجه هر سه بررسی، کاملاً همسو است. به نظر می‌رسد، روند شکل‌گیری و تطوّر روایت اُسید، این‌گونه قابل تبیین است:

۱- در قرن دوم، عبدالملک بن عمیر یا عمر بن ابراهیم، در راستای تقویت مکتب خلفا، با استفاده از مواد و زمینه‌های حدیثی موجود، روایتی در مدح ابوبکر از زبان امیرالمؤمنین (ع) جعل کرده‌اند.

۲- روایت عمر بن ابراهیم بصری با استقبال راویان شهرهای دیگر - که ظاهراً شناخت زیادی از او نداشتند - به سرزمین‌های گوناگون، نشر یافته است.

۳- نسخه یکی از راویان به نام أحمد بن زید، احتمالاً به نیشابور رسیده و به دست فردی ناشناس، مجدداً تحریف و به تحریری شیعی تبدیل شده است. محمد بن خالد برقی، به شیوه معمول خود، این تحریر جدید را به صورت مرسل ثبت کرده و چون مستقیماً با مشایخ سنی آشنایی نداشته، به متن و سند آن شک نکرده است. بدین‌گونه جعلی دو لایه وارد کتب شیعه شده است.

۴- برخی از محدثان امامیه که بنابر تساهل در انشای زیارت‌نامه با استفاده از مضامین صحیح، از عبارات روایت اُسید در زیارت‌نامه‌ها بهره برده و زمینه شهرت بیشتر آن را فراهم کردند.

منابع

آجری بغدادی، ابوبکر محمد بن الحسین بن عبد الله، الشریعة، المحقق: عبد الله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، الرياض: دار الوطن، الثانية، ۱۴۲۰ق.

ابن ابار، محمد بن عبد الله قضاعی، معجم أصحاب القاضی ابي علي الصدفي، مصر: مكتبة الثقافة الدينية، الأولى، ۱۴۲۰ق.

ابن ابی حاتم، عبد الرحمن بن محمد بن إدريس، الجرح و التعديل، حیدرآباد دکن: مجلس دائرة المعارف العثمانية، الأولى، ۱۲۷۱ق.

ابن ابی شیبة، عبد الله بن محمد العسبي، المصنف في الأحاديث والآثار، المحقق: كمال يوسف الحوت، الرياض: مكتبة الرشد، الأولى، ۱۴۰۹ق.

ابن ابی عاصم، ضحاک بن مخلد، الآحاد والمثاني، المحقق: باسم فيصل أحمد الجوابرة، الرياض: دار الراجية، الأولى، ۱۴۱۱ق.

ابن اثیر جزری، المبارک بن محمد، جامع الأصول في أحاديث الرسول، تحقیق بشیر عیون، دار الفکر، ۱۳۹۴ق.
ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ش.

_____، عیون اخبار الرضا، تحقیق مهدی لاجوردی، تهران: نشر جهان، ۱۳۸۷ق.

_____، کمال الدین، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه، ۱۳۹۵ق.

_____، من لایحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: انتشارات اسلامی حوزه علمیه، دوم، ۱۴۱۳ق.

ابن حبان، محمد تميمي بُستي، الثقات، تحت مراقبة: محمد عبد المعيد خان مدير دائرة المعارف العثمانية، حيدر آباد الدكن: دائرة المعارف العثمانية، الأولى، ١٣٩٣ق.

ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي، الإصابة في تمييز الصحابة، تحقيق عادل احمد عبد الموجود و علي محمد معوض، بيروت، دارالكتب العلمية، الأولى، ١٤١٥ق.

ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد بن صامل سلمى، طائف: مكتبة الصديق، ١٤١٠ق.
_____، المتمم لطبقات ابن سعد، الطبقة الخامسة، تحقيق: محمد بن صامل السلمي، الطائف: مكتبة الصديق، الأولى، ١٤١٤ق.

ابن شبة، ابوزيد عمر، تاريخ المدينة، حققه: فهيم محمد شلتوت، جدة: حبيب محمود أحمد، ١٣٩٩ق.
ابن طاوس، علي بن موسى، جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع، قم: دار الرضى، اول، ١٣٣٠ق.
ابن عبد البر، يوسف بن عبدالله، الإستهيعاب في معرفة الأصحاب، محقق: علي محمد بجاوى، بيروت: دار الجليل، اول: ١٤١٢ق.

ابن عساکر، علي بن الحسن، تاريخ مدينه دمشق، بيروت، دار الفكر للطباعة و النشر، ١٤١٥ق.
ابن غضائرى، حسين بن عبيد الله، رجال، تحقيق محمد رضا حسيني جلالى، قم، دارألحديث، اول، ١٣٦٤ش.
ابن قانع بغدادى، عبد الباقي، معجم الصحابة، محقق: قوتلاى، خليل ابراهيم، بيروت: دار الفكر، اول: ١٤٢٤ق.
ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، تصحيح عبد الحسين امينى، نجف: دار المرتضوية، اول، ١٣٥٦ش.
ابن كلبى، هشام بن محمد، جمهرة النسب، محقق: حسن، ناجى، بي جا: عالم الكتب، ١٤٠٧ق.
ابن مشهدى، محمد بن جعفر المزار الكبير، مصحح: جواد قيومى اصفهانى، قم: دفتر انتشارات اسلامى جامعه مدرسين حوزه، ١٤١٩ق.

ابن مندة عبدي، عبد الرحمن بن محمد، المستخرج من كُتب الناس للتذكرة والمستطرف من أحوال الرجال للمعرفة، المحقق: عامر حسن صبري التميمي، مئامة: وزارة العدل والشئون الإسلامية البحرين، إدارة الشؤون الدينية، بي تا.
أبوداود طيالسي، سليمان بن داود، مسند، المحقق: محمد بن عبد المحسن التركي، مصر: دار هجر، الأولى، ١٤١٩ق.
ابوالفرج اصفهانى، علي بن حسين، الأغاني، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤١٥ق.
ابونعيم، احمد بن عبد الله اصفهانى، معرفة الصحابة، محقق: شافعى، محمد حسن اسماعيل، محقق: سعدنى، مسعد عبدالحميد، بيروت: دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون، اول: ١٤٢٢ق.

احمد بن حنبل، فضائل الصحابة، تحقيق وصي الله محمد عباس، بيروت: مؤسسة الرسالة، اول، ١٤٠٣ق.
_____، مسند، تحقيق شعيب ارنؤوط و جمعى از محققين به اشراف: عبدالله بن عبدالمحسن تركى، بيروت: مؤسسة الرسالة، اول، ١٤١٦ق.

_____، العلل ومعرفة الرجال، المحقق: وصي الله بن محمد عباس، الرياض: دار الخاني، الثانية، ١٤٢٢ق.
احمدپور، اكبر، امام على و خلفا، نقدها و تمايزها، مشهد، بنياد پژوهش هاى اسلامى، ١٣٩٤ش.
بخارى، محمد بن اسماعيل، التاريخ الكبير، تحت مراقبة: محمد عبد المعيد خان، حيدر آباد: دائرة المعارف

العثمانية، بی تا.

_____، صحیح البخاری، قاهره: وزارة الأوقاف. المجلس الأعلى للشئون الإسلامية. لجنة إحياء كتب السنة،

دوم: ١٤١٠ق.

بزار، ابوبکر احمد بن عمرو، البحر الزخار بمسند البزار، المحقق: محفوظ الرحمن زين الله، المدينة: مكتبة العلوم
والحكم، الأولى ١٤١٨ق.

بلاذري، أحمد بن يحيى (٢٧٩م)، جمل من انساب الأشراف، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلي، بيروت، دار الفكر،
ط الأولى، ١٤١٧ق.

پاکتچی، احمد، فقه الحديث: مباحث نقل به معنا، تهران: دانشگاه امام صادق، ١٣٩٤ش.

جاحظ، عمرو بن بحر، العثمانية، شرح: عبدالسلام محمد هارون، بيروت: دار الجيل، الأولى، ١٤١١ق.

حکیم ترمذی، محمد بن علي، نوادر الأصول في أحاديث الرسول، المحقق: عبد الرحمن عميرة، بيروت: دار الجيل،
بی تا.

خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام، بيروت، دار الکتب العلمیه، اول، ١٤١٧ق.

_____، المتفق والمفترق، تحقيق: محمد صادق آيدن الحامدي، دمشق: دار القادري للطباعة والنشر والتوزيع،
الأولى، ١٤١٧ق.

_____، موضع اوهام الجمع والتفريق، تحقيق عبد المعطي امين قلعجي، بيروت، دار المعرفة، اول، ١٤٠٧ق.
خَلَّال بغدادی، ابوبکر أحمد بن محمد بن هارون (٣١١مق)، السنة، المحقق: عطية الزهراني، رياض: دار الولاية،
الأولى، ١٤١٠ق.

خليفة بن خياط، تاريخ خليفة بن خياط، تحقيق فواز، بيروت، دار الکتب العلمیه، ط الأولى، ١٤١٥ق.

دولابي، محمد بن أحمد بن حماد، الكنى والأسماء، المحقق: ابوقتيبة نظر محمد الفارابي، بيروت، دار ابن حزم،
الأولى، ١٤٢١ق.

ذهبي، شمس الدين ابوعبد الله محمد بن أحمد، تلخيص كتاب الموضوعات لابن الجوزي، المحقق: أبو تميم ياسر
بن إبراهيم بن محمد، الرياض: مكتبة الرشد، الأولى، ١٤١٩ق.

_____، المغني في الضعفاء، المحقق: نور الدين عتر، قطر: إدارة إحياء التراث، بی تا.

_____، ميزان الاعتدال في نقد الرجال، تحقيق: علي محمد الجاوي، بيروت: دار المعرفة للطباعة والنشر،
الأولى، ١٣٨٢ق.

سمهودي، علي بن عبد الله، وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى، بيروت: دار الکتب العلمیه، الأولى، ١٤١٩ق.

شريف رضي، محمد بن حسين، نهج البلاغة، مصحح: صبحي صالح، قم: هجرت، ١٤١٤ق.

شريف مرتضى، الشافعي في الإمامة، تعليق از سيد عبد الزهراء حسيني، تهران: مؤسسة الصادق ع، دوم: ١٤١٠ق.

شهيد اول، محمد بن مكى، المزار، تحقيق: محمد باقر موحد ابطحي اصفهاني، قم: مدرسه امام مهدي ع، اول:
١٤١٠ق.

مقدسي، ضياء الدين ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد (م٦٤٣ق)، الأحاديث المختارة أو المستخرج من الأحاديث المختارة مما لم يخرج به البخاري ومسلم في صحيحيهما، تحقيق: عبد الملك بن عبد الله بن دهيش، بيروت: دار خضر للطباعة والنشر، الثالثة، ١٤٢٠ق.

طبراني، سليمان بن أحمد، المعجم الكبير، المحقق: حمدي بن عبد المجيد السلفي، موصل: مكتبة العلوم والحكم، دوم: ١٤٠٤ق.

طبري، محمد بن جرير، تاريخ الامم والملوك، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دار التراث، دوم، ١٣٨٧ق. طبسى، نجم الدين، مناقب الشيخين في التفسير والحديث، عرض و نقد نسخه، قم، دليل ما، ١٣٩٠ش. طوسى، محمد بن حسن، تهذيب الاحكام، تحقيق حسن الموسوى خراسان، تهران، دار الكتب الاسلاميه، چهارم، ١٤٠٧ق.

_____، تلخيص الشافي، قم: انتشارات المحبين، اول، ١٣٨٢ش.

_____، رجال، به كوشش جواد القيومى الإصفهانى، قم، جامعة المدرسين، ١٤١٥ق.

_____، فهرست كتب الشيعة وأصولهم، تحقيق عبد العزيز طباطبايى، قم، كتابخانه محقق طباطبايى، اول، ١٤٢٠ق.

عبدالرزاق بن همام، المصنف، المحقق: حبيب الرحمن الأعظمي، بيروت: المكتب الإسلامي: الثانية، ١٤٠٣ق. فرطوسى، صلاح مهدي، مرقد وضريح أمير المؤمنين، بيروت: دارالمورخ العربى، ١٤٢٩ق. قمى، على بن ابراهيم، تفسير القمي، تصحيح و تعليق و تقديم: السيد طيب الموسوي الجزائري، قم، مؤسسة دار الكتاب، سوم: ١٤٠٤ق.

قندهارى، محمد، بازشناسى هويت تاريخى سليم بن قيس هلالى، پايان نامه دكترى، دانشگاه تهران، ١٣٩٨ش. _____، «فضيلت مشابهت حضرت على با حضرت عيسى؛ سير تطور روايتى از ابوصادق ازدي»، امامت پژوهى، ش ٢٣، ١٣٩٧ش.

قوتلاى، خليل ابراهيم، تعليقات معجم الصحابة لابن قانع البغدادي، محقق: بيروت: دار الفكر، اول: ١٤٢٤ق. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي، على اكبر غفارى، تهران: دار الكتب الاسلاميه، چهارم، ١٤٠٧ق. لالكائى، ابوالقاسم هبة الله بن الحسن، شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة، تحقيق: أحمد بن سعد بن حمدان الغامدي، السعودية: دار طيبة، الثامنة، ١٤٢٣ق.

مديني، محمد بن أبي بكر، الجزء الرابع من رباعي التابعين، المخطوط: دمشق، الظاهرية، برگفته از نرم افزار جوامع الكلم.

مزى، يوسف بن عبد الرحمن، تهذيب الكمال في أسماء الرجال، محقق: بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسة الرسالة، الأولى، ١٤٠٠ق.

معمربن راشد، الجامع، نشر همراه مصنف عبد الرزاق، حبيب الرحمن الأعظمي، باكستان، المجلس العلمي، الثانية، ١٤٠٣ق.

مغلطای بن قلیح بکجری، إكمال تهذیب الڪمال فی أسماء الرجال، المحقق: ابو عبد الرحمن عادل بن محمد - ابو محمد أسامة بن إبراهيم، بی جا: الفاروق الحديثة للطباعة والنشر، الأولى، ۱۴۲۲ق.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإفصاح فی الإمامة، مصحح: علی اکبر غفاری و محمود محرمی زرنندی، قم: کنگره شیخ مفید، اول.

موسوی نسب مبارکه، سید محمد، نقد و تحلیل تاریخی روایات منسوب به امام علی (ع) درباره خلفا (تا پایان قرن پنجم هجری)، پایان نامه دکتری، گروه تاریخ و ایران شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، ۱۳۹۹ش.

میلانی، سید علی، «رسالة فی حدیث الإقتداء»، تراثنا، ش ۲۰، چاپ مجدد: قم، یاران، ۱۴۱۸ق.

_____، الرسائل العشر، قم، یاران، ۱۴۱۸ق.

نجاشی، احمد بن علی، رجال، قم، موسسه نشر اسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه، ششم، ۱۳۶۵ش.

نحاس، إبراهيم، الجامع لعلوم الإمام أحمد - علل الحدیث، فیوم: دار الفلاح للبحث العلمي وتحقیق التراث، الأولى، ۱۴۳۰ق.

نوری طبرسی، میرزا حسین، خاتمة المستدرک، تحقیق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، اول: ۱۴۱۵ق.

هندي، مير سيد حامد حسين، عبقات الأنوار في إمامة الأئمة الأطهار، اصفهان: كتابخانه اميرالمؤمنين، دوم، ۱۳۶۶ش.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی